



آیا راهکاری برای جلوگیری از حمله مغول‌ها به ایران وجود داشت

هجوم مغولان به عنوان یکی از مهم‌ترین حادثه‌های تاریخ ایران، تمامی ارکان و بنیان‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن روزگاران ایران را تحت تاثیر خویش قرار داد و نقطه عطفی شد...

هجوم مغولان به عنوان یکی از مهم‌ترین حادثه‌های تاریخ ایران، تمامی ارکان و بنیان‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن روزگاران ایران را تحت تاثیر خویش قرار داد و نقطه عطفی شد که اهمیت خود را تا به سده‌های آتی حفظ نمود. اوضاع جغرافیایی آسیای مرکزی و آسیای شرقی تشکیل شده از کوه‌ها، دشت‌ها و صحرا که با ریگزارها و ارتفاعات صعب العبور محاصره شده که جمعیت این ناحیه پهناور چندان زیاد نیست و اگر در دو طرف آن ممالک متمدن و با اعتباری مثل چین و ایران قرار نداشت، مطمئناً سرزمین مزبور هیچگاه مقامی را که در قرون گذشته در آسیا داشت دارا نمی‌شد و از مردم آن که غالباً به چادرنشینی و صحراگردی روزگار می‌گذارند، چندان سخنی به میان نمی‌آمد. در غرب این ناحیه، دریای خزر، در شرق آن دیوار عظیم چین، در شمال دشت وسیع سیبری و در جنوب، تبت و جبال عظیم هیمالیاست.

مغولستان در آسیای مرکزی واقع شده است که سرزمین مادری مغولان به شمار می‌آید. مغولستان سرزمینی با آب و هوای سرد و خشک و شرایط معیشتی سخت بود، مردم این دیار به خاطر صعب‌العبور و کوهستانی بودن منطقه، نبود آذوقه و بسیار مشکلات دیگر انسانهایی پرخاشگر و جنگجو پرورنده شدند. مغول قومی از نژاد زرد به شمار می‌آمدند که به دلیل جنگاوری‌ها و مهاجرت در سده‌های پیشین، شاهد حضور آنها در نقاط مختلف آسیا و حتی شرق اروپا هستیم.

هجوم مغولان به عنوان یکی از مهم‌ترین حادثه‌های تاریخ ایران، تمامی ارکان و بنیان‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن روزگاران ایران را تحت تاثیر خویش قرار داد و نقطه عطفی شد که اهمیت خود را تا به سده‌های آتی حفظ نمود. به عبارتی این حادثه، نوسان و دگرگونی بسیاری را در مسیر تاریخ سبب گردید و در هر زمینه از تاریخ نقش موثر و قابل تامل ایفا نمود. اما گرچه ویرانگری‌های مغولان، به ویژه چنگیز خان، عظیم و نتایج فلاکت بار آن برای ایران، همیشگی بود، اما آشکار است که مغولان تا حدی از آن روی که مردمی بیابانگرد بودند چیزی با خود نداشتند تا جایگزین فرهنگ ایرانی کنند، لذا در مسیر فرهنگ ایرانی گسستی پدید نیاوردند. حمله مغول‌ها به شرق ایران پیامدهای منفی و مثبتی را در ایران داشته که در این تحقیق به بررسی این تغییرات می‌پردازیم.

ایران قبل از حمله مغول

ایران به جهت وضع جغرافیایی خود که در گذرگاه شرق و غرب بود، بارها از سوی مهاجمان وحشی یا متمدن شرقی و غربی گرفتار یورش شد و حتی گاهی به تسخیر بیگانگان در آمده و بار سنگین این یورش‌ها بر دوشش سنگینی کرده است. هجوم سنگین تورانیان، مقدونیان، رومی‌ها، ترکان غز، مهاجمات پی در پی روسیه تزاری و انگلستان ... چون سیل بنیان کنی به سوی این سرزمین سرازیر بود. اما هیچ یک از این یورش‌ها در وسعت و شدت به پای هجوم مغول نمی‌رسد. ضربه‌ای که مغول و سپس تاتار (تیمور) به ایران‌شهر وارد آوردند، چنان سخت و شکننده بود که ملت دیگر برای ترمیم کامل آن توفیقی نیافت و در نتیجه این یورش زبانی برای فرهنگ ما و تمدن جهان به بار آورد. (دستغیب، عبدالعلی، 1367، ص 28)

در قرن هفتم میلادی ارتش متمرکز ساسانیان در جریان حمله اعراب بطور کامل از هم فرو پاشید. از آنجائی که ایران جزئی از امپراتوری اسلام و در حقیقت قلمرو دارالخلافه به شمار می‌آمد بالطبع به لحاظ نظامی نیز تحت امر سپاه اسلام بود، اما در عمل در ایران قدرت‌های محلی در مناطق مختلف قدرت را در دست داشتند و هر قدرت محلی نیز متکی به قوای نظامی خود بود. به غیر از نیروهای محلی بردگان ترک نژاد قبایل آسیای مرکزی عنصر دیگر نظامی را تشکیل می‌دادند. تحول در سیستم نظامی ایران از زمان سلطان محمود غزنوی (دوران حکمرانی ۴۲۱-۳۸۷ ه ق) آغاز شد. تشکیلات نظامی‌ای که سلطان محمود به وجود آورد، برای زمان خودش تحولی نوین در ساختار قشون و قوای جنگی کشور بود. سربازان ارتش جدید نه تنها حقوق دریافت می‌نمودند بلکه سهمی از غنائم جنگی نیز به آنان می‌رسید. پیدایش ارتش و افزوده شدن آن بر بافت سنتی قشون که خاستگاه قبیلگی داشت، اولین ویژگی مهم اجتماعی به قدرت رسیدن قبایل آسیای مرکزی در ایران بود. (زیبا کلام، صادق، 1382، ص 142)

پس از غزنوی سلسله سلجوقیان را در ایران داریم که پس از آنها دولت خوارزمشاهیان روی کار می‌آیند. مقارن جلوس سلطان محمد خوارزمشاه (دوران حکمرانی ۵۹۶ تا ۵۹۷ ه ق) غوریان (۶۰۹-۵۹۷ ه ق) توانستند پس از برافتادن غزنویان (۵۸۳-۳۴۴ ه ق)

باقی‌مانده سرزمین‌های غزنوی و شهرهای خراسان مانند شهر بلخ زادگاه مولوی را به تصرف خود در آوردند. سلطان محمد در سال ۶۰۹ سلسله غور را برانداخت و با تصرف غزنین در سال ۶۱۱ ه.ق توانست سرحد قلمرو خود را از طرف شرق به هندوستان برساند. در سال ۶۰۶ ه.ق او مازندران را که مدت‌ها بود اسپهبدان طبرستان آنجا را در دست داشتند، تسخیر کند.

از اواسط سده ششم هجری جماعتی از ترکان زردپوست شمال چین در ولایت کاشغرو ختن دولتی بزرگ به نام دولت قراختاییان تشکیل داده که بودایی مذهب بودند. خوارزمشاهیان برای اینکه راه آنان را سد کنند قبول کرده بودند که هر ساله مبلغی به آنان باج دهند. این رسم تا زمان سلطان محمد برقرار بود اما او از پرداخت خراج به پادشاهی که او را مشرک می‌دانست ابا داشت. سلطان محمد سه بار با قراختاییان جنگ کرد و توانست در سال ۶۰۷ ه.ق قراختاییان را از ماوراءالنهر براندازد و بخارا و سمرقند را به کمک کوچک خان سرکرده قبایل نایمان تسخیر کند. (اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۶۵، صص ۲۵-۲۲)

بعد از منقرض شدن سلسله سلجوقیان عجم عراق (۵۹۰-۵۱۱ ه.ق) به دست علاءالدین تکش پدر سلطان محمد خوارزمشاه، بر سر حکمرانی ایران غربی بین ناصرخلیفه دوران حکمرانی (۵۷۵۶۲۲ ه.ق) و علاءالدین تکش و همچنین جانشین او سلطان محمد اختلاف و دشمنی سختی بروز نمود. بر همین اساس از زمان به قدرت رسیدن سلطان محمد تا آخر سلطنت او، ایران غربی میدان تاخت و تاز لشکریان خوارزمی و سپاهیان خلیفه گردید. ناصر خلیفه برای قلع و قمع خوارزمشاه نه‌تنها سلاطین غور و علمای متعصب ماوراءالنهر را بر او برمی‌انگیخت بلکه از اسماعیلیه و غیرمسلمانان قراختائی و اقوام مغول نیز کمک خواست و در نتیجه نه تنها موجب سرنگونی خوارزمشاه شد بلکه خاندان خود را نیز سرنگون کرد. (اقبال آشتیانی، عباس ۱۳۱۰، صص ۳۲۸) سلطان محمد بعد از حدود ممالک خود را از طرف شمال شرقی و مشرق به کاشغر و لب سند رسانید به سمت مغرب یعنی عراق توجه کرد. این ممالک را در این تاریخ اتابکان فارس و آذربایجان در دست داشتند و نفوذ روحانی خلیفه عباسی نیز در این دو منطقه تا حدی باقی بود. سلطان محمد بر سر اینکه نفوذ حکم خوارزمشاهیان در بغداد را خواستار بود و همچنین یاری خواستن خلیفه از اسماعیلیه و قراختاییان برای برانداختن حکومت او، با خلیفه در اختلاف بود. بر اثر این اختلاف و دشمنی سلطان محمد از علمای مملکت خود فتوا گرفت مبنی بر اینکه بنی عباس محق به خلافت نیستند و باید یک نفر از سادات حسینی را به این مقام برگزید به همین نظر خلیفه را معزول اعلان کرده و دستور داد که نام خلیفه عباسی در خطبه‌ها برده نشود و بر روی سکه درج نگردد و یکی از سادات علوی ترمذی را به خلافت گمارد. (کسائی، نورالله، ۱۳۷۶، صص ۲۹۳) خوارزمشاه در سال ۶۱۴ ه.ق به قصدبغداد لشکر کشید اما چون زمستان بود لشکریان در گردنه اسد آباد از برف و سرما صدمه زیادی دیدند و مجبور شد به خراسان برگردد. (اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۶۵، صص ۲۵-۲۲) پس از مرگ محمد پسرش جلال الدین برسر کار می‌آید. مادر جلال الدین خوارزمشاه (جلال‌الدین منگیزی) از زنان هندو نژاد بود و همین امر یکی از علل کینه ترکان خاتون مادربرزگش نسبت به او و دور کردن او از ولیعهدی به شمار می‌آمد زیرا ترکان خاتون می‌خواست نوه دیگرش اوزلاغ شاه که مادرش مانند خود او از ترکان قنقلی بود بعد از پسرش وارث سلطان محمد گردد. جلال‌الدین به فارسی و ترکی هر دو تکلم می‌کرد. (همان، صص ۱۵۵) جلال‌الدین هنگام فرار سلطان محمد از سپاهیان چنگیز، همراه پدر بود و سلطان محمد خوارزمشاه در جزیره آبسکون و در بستر مرگ، او را به جانشینی خویش برگزید و اوزلاغ شاه را از ولیعهدی خلع کرد. سلطان جلال‌الدین، بیش از ۱۰ سال بعد از مرگ پدر در برابر سپاهیان مغول به شدت ایستادگی نمود و با هم‌دستی تیمور ملک چندین ضربه شدید به قشون مغول وارد آورد. (غفور، تاجیکان، ۱۳۷۷، صص ۷۰۷)

نکته حائز اهمیت اینکه ایران در آستانه یورش مغولان کشوری بزرگ و پهناور و آباد بود. به رغم دست به دست شدن کشور و اختلافات داخلی، ساختار اجتماعی کشور دوام مناسبی داشت. بنایی که یعقوب لیث صفاری پی آن را ریخته بود، در زمان سامانیان و دیلمیان به کمال رسیده بود و نظمی را که وزیران بزرگی مانند جیهانی و بلعمی و خواجه نظام الملک طوسی... برقرار کردند تا آن عصر باقی مانده بود. (دستغیب، عبدالعلی، ۱۳۶۷، صص ۳۱۴-۳۱۳)

دلایل حمله چنگیز به ایران

دلیل اول (کشورگشایی مغولان):

مغولان پس از ایجاد حکومت منطقه ای در مرکز آسیا، با چشیدن طعم گوارای پیروزی و با دستیابی به بخشی از عمدترین راه های تجاری و سوق الجیشی جهانی و وارد شدن در محور بازرگانی آسیا که محدود ولی برای آینده بسیار نوید بخش بود و بخصوص با همسایه شدن از طرفی با چین کهن دنیای دست نخورده ثروتمند و متمدن از طرف دیگر با ترکستان شرقی حد فاصل صحرای گبی و دنیای اسلام گام نخست را در عرصه سیاست و اقتصاد منطقه ای برداشتند، بی آنکه نقشه وسیعتری را طرح کرده باشند ولی معادله تاریخ محاسبه ای دقیق داشت (بیانی، شیرین، ۱۳۸۸، صص ۲۱)

چنگیز تا سال ۶۱۱ ه.ق در چین شمالی به تسخیر شهرها و قلاع پرداخت و در این سال به مغولستان بازگشت. در آن زمان، کل

سرزمین مغولان مشترکا در ید قدرت کوچک خان (کشلو خان) اول و چنگیز قرار گرفته بود. پس از مرگ کوچک خان، چنگیز به سبب کم سن و سالی جانشین او (که او نیز کشلو خان نام داشت) عنایت چندانی به وی نکرد و رفته رفته دست او را از قدرت کوتاه کرد (ولایتی، علی اکبر، 1392، ص 177) در زمانی که کشلو خان دوم به قدرت رسید، ختاییان در گیر نبردی سخت با سلطان محمد خوارزمشاه بودند (همان، ص 178) بعد از کوچک خان (کشلو خان دوم) در سال 607 گورخان قراختایی را اسیر کرد بین سلطان محمد خوارزمشاه و او برسر تقسیم ممالک متعلق به قراختاییان اختلاف بروز نمود و خوارزمشاه پس از آنکه چندبار نمایندگانی پیش کوچک فرستاد و نتیجه نگرفت با قشونی به عزم ممالک قراختائی در حرکت آمد و به دستبرد به قشون و اموال کوچک خان مشغول شدند. (اقبال آشتیانی، عباس، 1365، ص 19)

درگیری مداوم میان سلطان محمد و گورخان ختائی و کوچک خان سبب شد که هر سه از خطر جدی چنگیز خان، که هر سه آنها را تهدید می کرد غافل بمانند. چنگیز در گیر و دار دعوا و مرافعه کوچک خان و محمد بر سر غنائم گورخان ختائی در سال 612 ه. ق از رود جیحون گذشت و کوچک خان رقیب قدیمی اش را از میان برداشت و مرزهایش را به همسایگی قلمرو خوارزمشاهیان رساند. (ولایتی، علی اکبر، 1392، ص 183) چنگیز یکی از سرداران خود به نام جبه نویان را با قشونی به کاشغر فرستاد و کوچک خان فراری شد. کوچک خان به آزار مردم و بویژه مسلمین می پرداخت، کوچک خان به بد خشان گریخت و در آن جا به قتل رسید (اقبال آشتیانی، 1365، ص 24) همسایگی چنگیز با مرزهای ایران تقدیر شومی را برای این سرزمین به ویژه خراسان رقم زد. که از آن جمله آنها؛ قتل گروهی و رنج و آسیب مردم بی گناه ایران، از میان رفتن زمین های کشاورزی و زوال کشاورزی، انحطاط ساختارهای فرهنگی و سیاسی شهرها. (همان، ص 183)

دلیل دوم (روحانیون):

سیاست اعماض و رفق و مدارایی که مغولان از همان بدو تاسیس حکومت منطقه ای خود نسبت به مذاهب گوناگون اتخاذ کردند، لطمه ای که به هنگام تهاجم چنگیز در منطقه مسلمان نشین به اسلام آورد؛ بسیار شدید و طاقت فرسا بود. اگر ریشه این دین (اسلام) کمی سست و استقامت روحانیون، که در مبارزات مثبت و منفی شکل می گرفت؛ کمی متزلزل بود خیلی سخت می توانست بار دیگر اسلام دوباره به پویای برسد. در طول تاریخ هیچ گاه اسلام تا این اندازه مورد مخاطر قرار نگرفته بود؛ از سمت غرب در نوار مرزی دریا مدیترانه از سالها پیش صلیبیون در حال کوبیدن و اشغال مکانهای مقدس مسلمانان بودند، اکنون از شرق دشمنی قوی پنجه وخستگی ناپذیری به نام مغول به راه افتاد بود.

لازم به تذکر که محمد خوارزمشاه به دنبال سیاست ضد بنی عباس، برای بی اعتبار کردن بغداد در صد جلب علمای طراز اول دنیای اسلام برآمد. روحانیون هم در حمله مغول به ایران بی تاثیر نبود؛ زیرا روحانیون دو روش متضاد را در مقابل حمله مغول در پیش گرفتند. گروهی از روحانیون که از خوارزمشاهیان دلگیر بودند و از دستگاه خلافت پشتیبانی می کردند، وقتی پایه های حکومت را سست لرزان دیدند در صد بر آمدند با حربه مغول از شر وجود خوارزمشاهیان راحت شوند. همین گروه از روحانیون پس از تسلط مغول و ایجاد حکومت های محلی، به فتنه و فساد و تحریکات برضد مغولان برخاستند و موجب عدم اعتماد فاتحان نسبت به اسلام و مسلمین شدند.

گروه دوم از روحانیون اعتقاد داشتند که در هر صورت نباید به دشمن راه داد، نه تنها مردم را تشویق به جنگ می کردند؛ بلکه خودشان هم با ایمان راسخ لباس رزم می پوشیدند، سلاح به دست می گرفتند و در صف مقدم تا آخرین نفس می جنگیدند و کشته شدند. (بیانی، شیرین، دین و دولت در عهد مغول، 1389، صص 125-127)

دلیل سوم (تصوف):

ما باور داریم که دو عامل مهم یکی مادی و دیگری فرهنگی (آئینی) در راه رشد جامعه ما سنگ انداخته است. عامل نخست (مادی) یورش اردوی مغول به ایران است و عامل دوم (فرهنگی) بسط بی اندازه فراروندهای باطنی به ویژه تصوف، عامل اخیر (تصوف) گرچه از درون روابط اجتماعی استبدادی آن عهد بیرون آمد، اما همین که به پویش در آمد تبدیل به روندی عظیم شد که وضع اجتماعی و سیاسی جامعه را زیر سیطره خود قرار داد. به نوشته کسانی چون غزالی، علم و فلسفه و گرایش خردگرایانه زیر ضربه قرار گرفت و کیش داران و صوفیان با شدت تمام به ضربه زدن به همه قلاع تفکر نظری پرداختند و آثار علمی و فلسفی را به کفر و گمراهی کشاندند. (دستغیب، عبدالعلی، 1376، ص 325) تصوف با اندیشه حمله مغول تقدیر الهی است، مردم را مجبور به تسلیم در مقابل مغولان کردند و زمینه را برای تسخیر ایران فراهم آوردند. (دستغیب، عبدالعلی، 1376، ص 203)

دلیل چهارم (اسماعیلیه):

جلال الدین محمد بن الحسن (یکی از رهبران اسماعیلیان) به اهل سنت و جماعت گروید و نزد خلیفه وقت الناصرالدین و محمد خوارزمشاه پیغام فرستاد و اظهار اسلام کرد و او را نو مسلمان خواندند و تشریفات و خلعت فرستادند؛ وی هم پس از این موضوع پدران خود را دشنام داد و کافر خواند. اسماعیلیان که بزرگترین معارض خلیفه عباسی بودند در این دوره از روی تقیه و مصلحت "نومسلمان" شدند. این عمل آنها را به صورت عجیبی به ورطه نابودی سوق داد. همین جلال الدین حسن در برابر یورش مغول برهان قاطع دیگری داشت. چون خبر شوکت چنگیز را شنید اظهار اطاعت و ایلی کرد و رسولان و هدایا فرستاد و 21 سال به همین منوال حکومت کرد و از سوی دیگر به ناصر خلیفه سر سپرد و فدائیان خود را در اختیار او قرار داد. اسماعیلیان با اظهار ایلی و عدم مقاومت در مقابل مغول از عوامل شکست خوارزمشاه در برابر چنگیز شدند. (همان)

دلیل پنجم (خلافت عباسی):

هر چند که احتمال آنکه ناصر خلیفه عباسی به علت دشمنی با خوارزمشاه مغول را تشویق به حمله به خوارزمشاهیان کرده باشد، از رسم و آیین سیاست و مملکت‌داری این خلیفه بعید به نظر نمی‌رسد اما توجه چنگیز به چنین پیامی در آن ایام بعید می‌نماید. با این وجود بعضی از مورخان به نقش خلیفه بغداد در حمله مغول به سرزمین خوارزمشاهیان اشاره کرده (زرین کوب، عبدالحسین، 1390، ص 474) و آورده‌اند که رفتن سفیر از جانب ناصر خلیفه پیش چنگیز خان و علنی شدن دشمنی خلیفه مسلمین با محمد خوارزمشاه و دادن اطلاعات در باب احوال سرزمین‌های اسلامی در جری شدن و تمایل چنگیز به جنگ، بی‌تأثیر نبوده‌است. (اقبال آشتیانی، عباس، زندگانی عجیب یکی از خلفای عباسی، 1310، ص 341) به گفته ابن اثیر:

ناصر خلیفه با این که سه سال آخر خلافتش بیمار و زمین‌گیر بود، چیزی از ستمکاری‌ها نکاست، در حق رعیت، بدسیرت و ستمگر بود، عراق در روزگارش ویران شد و اموال مردم را چندان گرفت که آواره شدند و هم او بود که برای دفع خطر خوارزمشاه با مغولان مکاتبه کرد و پای آنان را به سرزمین‌های اسلامی کشانید. (کسائی، نورالله، 1376، ص 295)

دلیل ششم (حادثه اترار):

مغولان ابتدا با توسعه ارضی و دستیابی به گوشه ای از راه های بازرگانی بین المللی، خود را در محور تجارت منطقه ای شرق دور و شرق میانه وارد کردند و این آغاز ماجرا بود. بازرگانان مسلمان، مسیحی و بودائی که از اقصی نقاط جهان در مغولستان یکپارچه قرن 6 ه. ق در رفت و آمد بودند و با حکومت و خان مغول در تماس، نه تنها در شکوفایی اقتصاد نقشی به عهده گرفتند، بلکه در تنویر افکار خان و اشرافیت نو پای فتودال نظامی ایل موثر واقع شدند. در بین دسته های بازرگانی بین المللی، ارجحیت و اکثریت با تجار مسلمان یا دقیقتر بگوییم بازرگانان ایرانی بود. قدرت برتر دنیای شرق یعنی ایران خوارزمشاهی اطلاعات وسیعی در اختیار خان مغول می گذاشتند و با عرضه کردن کالاهای پرزرق و برق و پر بها و تحفه هایی بی بدیل، چشم ها را خیره می کردند. (بیانی، شیرین، 1388، ص 22)

باید توجه داشت که بازرگانان ایرانی که در زمان گسترش حکومت تازه تولد یافته مغول، بازرگانی خود بیش از پیش رونق بخشیده در دستگاه حکومتی اعتباری یافته بودند، به هیچ وجه حافظ منافع سیاسی کشور خود نبودند بلکه برای منافع شخصی و خانوادگی و کسب ثروت کار می کردند. (بیانی، شیرین، 1388، ص 23) یکی از دلایل مهم حمله چنگیز بر می گردد به همین قضیه بازرگانی که به حادثه اترار معروف شده است در این قسمت مقاله به آن می پردازیم. اترار یک شهری مرزی بین مغولستان و ایران بود، که معمولا کاروان های تجاری از این مرز عبور می کردند. حاکم این شهر غایر خان نام داشت که از اقوام نزدیک محمد خوارزمشاه بود.

چنگیز که به واسطه روابط تجاری روز افزون و هدفهای توسعه طلبانه بازرگانی و بخصوص فتح نیمی از قلمرو قراختاییان و هم مرز شدن با خوارزمشاهیان از اوضاع ایران و عظمت آن مطلع بود، تصمیم گرفت روابط تجاری وسیعی با خوارزمشاهیان برقرار سازد. (بیانی، شیرین، 1388، ص 34) تجار مغول که حدود 500 نفر بودند وقتی وارد شهر مرزی اترار شدند حاکم آن شهر غایر خان به بهانه جاسوسی تجار خان همه آن ها را گرفت و اموال گران قیمت آن ها را ضبط کرد به نحوی که فقط یک نفر از آن جمع زنده ماند که این خبر را به چنگیز رساند. بعد از این ماجرا چنگیز سه سفیر به سوی خوارزمشاه فرستاد برای تحویل حاکم اترار، ولی سلطان بخاطر ترس و روابط خویشاوندی با حاکم اترار از این کار خوداری کرد، فکر کرد اگر این عمل را انجام بدهد حمل بر ضعف او از مغولان خواهد بود. پس دستور داد پیک خان را بکشند و ریش همراهانش را بتراشند زیرا در نزد مغولان سفیر مصونیت داشت و تراشیدن ریش هم اهانت بزرگی به حساب می آمد و این خشم چنگیز را به همراه داشت. نکته حائزه اهمیت اینکه اگر واقعه اترار هم به وقوع نمی پیوست دیر یا زود بخاطر قدرت نظامی و اتحاد قبایل آسیای صغیر چنگیز به ایران حمله می کرد (بارتولد، 1352، ص 928)

گردآورندگان: سمیه نیک نیا، سیده نجمه دهقانی و همکاری آقای میثم کریمیان

منابع و ماخذ:

- اقبال آشتیانی؛ عباس؛ زندگانی عجیب یکی از خلفای عباسی؛ به کوشش محمد دبیر سیاقی؛ تهران؛ دنیای کتاب؛ 1369.
 - اقبال آشتیانی؛ عباس؛ تاریخ مغول؛ تهران؛ امیرکبیر؛ 1365.
 - اشیولر؛ بارتولد؛ تاریخ مغول در ایران؛ ترجمه محمود میرآفتاب؛ تهران؛ علمی و فرهنگی؛ چ نهم؛ 1376.
 - بیانی؛ شیرین؛ مغولان و حکومت ایلخانی در ایران؛ تهران؛ سمت؛ 1388.
 - بیانی؛ شیرین، دین و دولت در عهد مغول؛ ج اول؛ تهران؛ نشر دانشگاهی؛ 1389.
 - دستغیب؛ عبدالعلی؛ هجوم اردوی مغول به ایران؛ تهران؛ علم؛ 1367.
 - زرین کوب؛ عبدالحسین؛ روزگاران؛ تهران؛ انتشارات سخن؛ 1390.
 - زیبا کلام؛ صادق؛ ما چگونه ما شدیم؟؛ انتشارات روزنه، تهران؛ چ 12؛ 1382.
 - غفورف؛ باباجان؛ تاجیکان؛ تاریخ قدیم قرون وسطی؛ سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ دوشنبه، 1377.
 - کسایی؛ نورالله؛ سرگذشت دانشمندان و مراکز دانش در حمله مغول؛ نامه دانش؛ 1376.
- منبع: ولایتی؛ علی اکبر؛ ایران از حمله مغول تا پایان تیموریان؛ تهران؛ امیرکبیر**